

بارانِ حجتی

دودهایم حلقه
بی‌وقفه
در آوندهایم راه برو!

چتر را میچاله می‌کند
صدایت که رد می‌شود از سیم و
روی اسمش می‌نشیند.

۱

دلِ واقعی‌ام
تنگ شده
برای خیالِ سر
بر شانه‌ی خیالی تو.

۲

دارم چروک می‌شوم
میچاله
لای انگشت‌های جوهری‌ات
که دارد بسته می‌شود
مشت...

۳

دوچرخه
در هیجانِ کوچه گیر کرده
عن‌قرب مرا می‌اندازد و
خودش می‌رود
مثلِ روزِ ابری
کبود شده‌ام و
نمی‌بارم

مثلِ جای انگشت‌های تو
مثلِ زیرِ گلویم
مثلِ کسی که پا می‌زند و
دوچرخه‌اش رد نمی‌شود.

۴

تا فرصت درخت بودنم تمام نشده
حلقه‌هایم دود

۵

مرا وصله کن!
جایی از پیرهنِت تا
با هر بال‌زدنِ پروانه‌ات
بتیم.

۶

بعدها آدمِ بی‌خیالی شدم
خلوت...
انگار گاریِ کری
که اسپِ کوری کنارش شیشه بکشد
جاده، بریل شد
باد یکریز با خودش حرف زد
و لچکِ چروکی را
با چانه‌ای
که در گره‌اش جا مانده بود
تکان داد
زن، حرفی برای گفتن نداشت
مویی
برای بافتن.

۷

زانویش نمی‌شکند
که در گنجه بگنجد و
بوی باد بگیرد
از خط‌خطی درهم دیوار به دنیا آمده
ماهی از دهانش شره می‌کند، فواره
از بال‌هاش می‌چکد و

۸

روزنامه تنت می‌کردی
نایلون سرت می‌کشیدی
دست هم که می‌کشیدم
نمی‌فهمیدم

سیبی؟

پرتقال؟

لیموشیرین؟

ترش؟

چقدر دم‌عید بودی

چقدر درهم

که من هنوز

خواب میوه‌فروشی را می‌بینم

که روزنامه می‌خواند

تمام سال

به عکس‌ها زل می‌زند و

باز تو را نمی‌شناسد.

۹

پیر می‌شود و
پلاستیک در سبد
نوبرِ فصلِ رفته
پرنده‌ی ابترِ افتاده از
منقارِ کلاغ و غربتِ قوش...
پر می‌کنم
آشیانه‌ی شانه و
گودیِ گردنت را...